جلسه 265

یکشنبه 26/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که استصحاب عدم وجوب مقدمه اثر عملی ندارد. چون اتیان به مقدمه عقلا لازم است، و شرعا هم اگر واجب باشد عصیانش عقاب ندارد جدای از عقاب بر عصیان وجوب ذی المقدمة. پس برای چه جاری می شود؟

البته این اشکال نباید از مثل مرحوم آقای خوئی صادر بشود. این اشکال را مرحوم آقای خوئی هم مطرح می کند ولی ایشان نباید این اشکال را می کرد، چون ایشان استصحاب را قائم مقام قطع موضوعی می داند، می گوید استصحاب در هر چیزی جاری می شود به غرض جواز إخبار لااقل. اگر مستصحب هیچ اثری هم نداشته باشد استصحاب می گوید أنا علم بالواقع فیجوز لک الاخبار عن المستصحب. اثر استصحاب عدم وجوب مقدمه به نظر مرحوم آقای خوئی می شود جواز إخبار از عدم وجوب شرعی آن.

اما ما که قائلیم استصحاب فقط قائم مقام قطع طریقی محض می شود، پس باید مستصحب اثر داشته باشد، و اینجا عدم وجوب مقدمه چه اثری دارد؟

البته گاهی وجوب مقدمه مربوط می شود به بحث وجوب مقدمه مفوته. مثل کسانی که می گویند تعلم واجب است قبل از دخول وقت ولو واجب موقت هنوز وجوبش فعلی نیست. إذا دخل الوقت وجب الطهور والصلاة، ولی قبل از وقت اگر شما تعلم نکنید احکام نماز را، متمکن نیستید که بعد از دخول وقت نماز صحیح بخوانید. خب این وجوب تعلم وجوب بالغیر هست. نه اینکه اگر شما تعلم را ترک کردید یک عقاب می شوید بر ترک تعلم، و یک عقاب هم می شوید بر ترک واجب موقت بعد از دخول وقت آن. نخیر، یک عقاب بیشتر نداریم آن هم بر ترک واجب موقت بعد از دخول وقت آن. اما دلیل وجوب تعلم وجوب بالغیر دارد، الان امر شدید به تعلم برای اینکه قدرت بر انجام واجب موقت را در زمان خودش داشته باشید. اینجا اگر شک کنید که مثلا آقای خوئی در مصباح الاصول فرموده تعلم واجب نیست، در تنقیح بحث اجتهاد و تقلید فرموده تعلم در این مثال واجب است، حالا اگر شک کردیم، ما می توانیم اینجا استصحاب کنیم عدم وجوب شرعی تعلم را. چون اگر تعلم وجوب شرعی نداشته باشد به اعتراف مرحوم آقای خوئی وجوب عقلی هم ندارد. ولو ما در محل خودش این مبنا را قبول نکردیم مقدمات مفوته را لازم التحصیل دانستیم، اما مبنای مشهور این است که عرض کردم.

سؤال وجواب: عقل و عقلاء لازم می دانند تحصیل مقدمات مفوته را ولو برای واجب مشروطی که لم یحصل شرطه یا واجب موقتی که لم یدخل وقته ولی علم داریم که بعدا شرطش حاصل می شود، وقتش داخل می شود.

ولی مرحوم آقای خوئی مثل مشهور علی ما هو الظاهر لزوم تحصیل مقدمات مفوته را قائل نیستند مگر امر شرعی به تحصیل مقدمات مفوته داشته باشیم. حالا این امر شرعی را به دلیل مستقل باید کشف کنیم. از کجا کشف می کنیم؟ گاهی دلیل لفظی درایم، گاهی دلیل لبی داریم مثل این مثالی که شما در نظرتان هست که مثلا لزوم غسل جنابت در شب ماه رمضان اگر واجب نباشد معنایش این است که همه می توانند عمدا تأخیر بیندازند غسل را تا اذان صبح بشود. بر فرض وجوب صوم وجوب مشروط باشد به دخول فجر. اما به دلالت اقتضاء می فهمیم که غسل جنابت در شب ماه رمضان واجب بالغیر است.

اما اگر شک کردیم مثل همین مثال وجوب تعلم، مصباح الاصول در بحث برائت می گوید لازم نیست در این مثال که اگر تعلم نکنم بعد از دخول وقت قادر بر امتثال امر به صلاة نیستم، فرموده اند تکلیف مشروط به قدرت است. الان تعلم را ترک می کنم، بعد از دخول وقت هم عاجز خواهم بود از انجام نماز، تکلیفی متوجه من نخواهد شد. مثل اینکه قبل از دخول وقت آب را به زمین می ریزیم، تکلیف بعد از دخول وقت به نماز با وضوء به ما متوجه نخواهد شد. ولی در تنقیح در بحث اجتهاد و تقلید فرموده است دلیل هلا تعلمت اطلاقش این تعلم را واجب می کند.

حال اگر شک کردیم، اینجا بلا اشکال استصحاب عدم وجوب شرعی تعلم و برائت از وجوب تعلم جاری می شود. اثرش این است که ما دیگر تعلم نمی کنیم عاجز خواهیم شد از اتیان نماز بعد از دخول وقت و معاقب نخواهیم بود. و این اثر امتنانی دارد، راحت می کند ما را از تعلم و از نماز در داخل وقت، چون هنگام دخول وقت می گوئیم خدایا ما که قادر نیستیم نماز بخوانیم، نماز نیاز به تعلم دارد که ما تعلم نکردیم.

سؤال وجواب: فرض این است که مبنا این شد که در واجب موقت و مشروط قبل از دخول وقت یا تحقق شرط، تحصیل مقدمات مفوته لازم نیست. البته این مبنا را ما قبول نکردیم، ولی کسانی که این مبنا را قبول دارند اینها اگر احتمال بدهند که مثلا تعلم استثنائا واجب شده است قبل از دخول وقت ولو مقدمه تمکن از امتثال واجب باشد، حال اگر شک کردیم وجوب تعلم هست یا نیست بلا اشکال برائت جاری می شود، استصحاب عدم وجوب تعلم جاری می شود واثر عملی دارد.

اما بعد از دخول وقت و بعد از فعلیت وجوب، استصحاب عدم وجوب شرعی مقدمه فی حد ذاته هیچ اثر عملی ندارد. برائت از وجوب شرعی هم نسبت به مقدمه هیچ اثر عملی ندارد. مگر بخواهیم استصحاب را جاری کنیم برای نفی آثار وجوب شرعی مقدمه. اینجا دیگر برائت کارگشا نیست. برائت اصل غیر محرز است، فقط می گوید من مؤمّن هستم نسبت به وجوب شرعی مقدمه. می گوئیم آقای برائت زحمت نکش، ما در وجوب شرعی مقدمه نیاز به مؤمن نداریم بعد از دخل وقت.

اما استصحاب عدم وجوب شرعی مقدمه می گوید به این سادگی مرا بیرون نکنید. شما چه بسا به من نیاز پیدا می کنید. اگر وجوب شرعی مقدمه اثر شرعی دارد، من به لحاظ او جاری می شوم.

سؤال وجواب: برائت اصل محرز نیست. اگر شارع بگوید إذا لم یجب الوضوء وجب التیمم، این استصحاب عدم وجوب وضوء است که می تواند اثبات کند وجوب تیمم را، اما برائت از وجوب وضوء اصل محرز نیست. ولذا استصحاب عدم وجوب مقدمه هم می تواند به عنوان اصل موضوعی عمل کند. مثلا برای چه اثری؟ اگر گفتیم اخذ اجرت بر واجب شرعی حرام است، خب ما می خواهیم اخذ اجرت کنیم بر مقدمه واجب. اگر مقدمة الواجب واجب شرعی است، اخذ اجرت بر آن حرام می شود. اگر واجب شرعی نیست، اخذ اجرت بر آن حلال می شود. خب استصحاب می کنیم عدم وجوب شرعی مقدمه را برای جواز اخذ اجرت.

ولی اصل کبرای حرمت اخذ اجرت بر واجبات اولا تمام نیست. مگر در جائی که از دلیل استظهار کردیم که مثلا غسل میت، کفن میت، دفن میت از حقوق میت است، و انسان برای ادای حق نمی تواند اجرت دریافت کند. اگر این است متفاهم عرفی این است که برای اتیان و اداء مقدمات حق هم نمی تواند انسان اجرت دریافت کند. شما بدهکارید به زید، نه برای اداء دین می توانید اجرت بگیرید و نه برای آمدنتان تا در منزل زید. چون آمدید در منزل زید پول قرض کردید باید برای پرداخت هم بیائید همینجا اداء کنید. مقدمه آن این است که سوار ماشین بشوید بیائید در خانه زید. اداء حق قابل اجرت گرفتن نیست مقدمات آن هم همینطور است.

و یا در مورد تعلیم قرآن، تعلیم احکام الزامیه، در مورد اقامه صلاة جماعت، در مورد اذان، روایاتی داریم، اگر سند این روایات تمام باشد ظاهرش این است که اخذ اجرت بر اذان، بر اقامه صلاة جماعت، بر تعلیم قرآن حرام است. و متفاهم عرفی این می شود که بر مقدمات آن هم اخذ اجرت حرام است، چه مقدمه واجب شرعی باشد و چه نباشد.

پس می بینید وجوب شرعی مقدمه هیچ نقشی در حرمت اخذ اجرت ندارد. اصل اولی این است که اخذ اجرت بر واجبات حلال است مگر دلیل خاص داشته باشیم. دلیل خاص اگر داشتیم مثل این مثال هایی که زدیم، متفاهم عرفی این است که بر مقدمه آن هم اخذ اجرت حرام است ولو مقدمه واجب شرعی نباشد.

سؤال وجواب: اذان اعلام عبادت است؟ تعلیم قرآن عبادت نیست. حتی اقامه نماز جماعت هم خلافا للسید السیستانی مشهور قائلند که عبادت نیست. شما نماز جماعت که می خوانید هیچ قصد قربت نمی کنید. اصل نماز برای خدا است، اما شرکت در نماز جماعت اماما أو مأموما به داعی نفسانی است. اشکالی ندارد.

سؤال وجواب: اذان اعلام که مقدمه واجب نیست. ... ما اشکالمان همین است که حرمت اخذ اجرت بر واجبات به این لسان نداریم. اگر داشتیم بله. ... اصل موضوعی منحصر است به اصل محرز. برائت می گوید بر شما احتیاط لازم نیست نسبت به وجوب شرعی مقدمه.

استصحاب عدم وجوب شرعی مقدمه ما قبول داریم اگر اخذ اجرت بر واجبات مطلقا حرام بود اصل موضوعی است. اما برائت اصل موضوعی نیست. رفع ما لایعلمون مفادش این است که احتیاط لازم نیست در این مورد جهل. مثلا إذا لم یجب الوضوء وجب التیمم، برائت از وجوب وضوء می گوید احتیاط لازم نیست در وضوء گرفتن، اما آیا اثبات هم می شود وجوب تیمم؟ ما باید اصل موضوعی داشته باشیم که اثبات کنیم لا یجب الوضوء. اصل برائت اثبات لا یجب الوضوء واقعا نمی کند. اصل برائت می گوید لا یجب الاحتیاط باتیان الوضوء فی مورد الشک. نمی گوید لا یجب الوضوء واقعا. و موضوع وجوب تیمم عدم وجوب الوضوء است واقعا. فقط هنر استصحاب است که اثبات می کند عدم وجوب وضوء را واقعا.

پس اشکال اول این است که اخذ اجرت بر واجبات مطلقا حرام نیست. اگر دلیل خاص آمد گفت اخذ اجرت بر بعض واجبات حرام است مثل غسل میت، متفاهم عرفی این است که این حق میت است و اخذ اجرت بر مقدمه آن هم حرام است ولو مقدمه واجب نباشد شرعا.

ثانیا: کسانی که میگویند اخذ اجرت بر واجبات حرام است، عمدتا دو دلیل دارند، یک دلیل این است که می گویند ظاهر یجب غسل المیت مثلا مجانیت است. ظاهر خطاب امر نفسی مجانیت است. خب این ظاهر خطاب امر نفسی مجانیت است چه ربطی دارد به امر غیری که مستفاد است از حکم عقل؟ یا اگر درست باشد ظاهر امر نفسی که مضمون خطاب شرعی است مجانیت است، اما ظاهر امر غیری که از حکم عقل استفاده می شود کجا مجانیت است؟

پس برفرض مقدمه وجوب شرعی هم داشته باشد، اما ظهور ندارد در مجانیت. فوقش ظهور امر نفسی در مجانیت است.

اگر بگوئید ظهور امر نفسی در مجانیت است حتی فی مقدماته، باز نیازی به وجوب شرعی مقدمه نیست. شما از ظاهر امر نفسی به ذی المقدمة استفاده کردید که اتیان به این ذی المقدمة بما له من المقدمات باید مجانا باشد، فرقی نمی کند که این مقدمه واجب شرعی باشد یا نباشد. هیچ تأثیری ندارد وجوب شرعی مقدمه در این بحث.

اگر می گوئید ظاهر امر نفسی به ذی المقدمه این است که نه تنها بر ذی المقدمة نباید پول گرفت بلکه بر مقدمات آن هم نباید پول گرفت، خب مهم نیست. چون مقدمه لازم شرعی است نمی شود پول گرفت ولو خودش واجب شرعی نباشد.

پس این وجه که گفته می شود اخذ اجرت بر واجبات حرام است هیچ ربطی به بحث وجوب مقدمه ندارد. یا ظهور یجب ذی المقدمة در مجان است حتی فی مقدماته، خب مقدمات واجب شرعی هم نباشد همینطور است، ظهورش این است که مقدمه واجب ولو مقدمه واجب، واجب شرعی نیست نباید بر آن پول گرفت. اگر می خواهید از ظهور خود خطاب امر غیری به مقدمه استفاده مجان کنید، او که ظهور خطاب نیست، او حکم عقل است. ظهور خطابی نیست که ما بخواهیم استفاده مجان کنیم.

وجه دیگری که مطرح می شود در حرمت اخذ اجرت بر واجبات، این است که نوعا آنهایی که این را مطرح کرده اند گفته اند: سلطنت مکلف بر واجب از بین می رود. با وجوب فعل دیگر مکلف سلطنت بر آن ندارد. وقتی سلطنت نداشت بر این واجب، دیگر مال او نیست و دیگر این عمل او احترام ندارد که بخواهیم اجرت بدهیم. عملی احترام دارد که عرفا مال مکلف باشد و مکلف بر آن سلطنت داشته باشد. شما بر نفس کشیدنتان نمی توانید پول بگیرید چون سلطنت بر آن ندارید. بر واجب هم شما سلطنت ندارید شرعا، دیگر عمل محترمی که مال شما باشد نیست تا بر آن پول بگیرید.

اگر وجهش این باشد، خب همانطور که شرعا من بر خود واجب نفسی سلطنت ندارم، بر مقدمه آن هم سلطنت ندارم. فرقی نمی کند مقدمه واجب، واجب شرعی باشد یا نباشد.

پس هیچ تأثیری وجوب شرعی مقدمه در بحث اخذ اجرت بر واجبات ندارد.

مثال دوم برای اثر شرعی وجوب مقدمه موارد نذر است. کسی نذر می کند می گوید لله علیّ أن افعل واجبا شرعیا أیا ما کان. بعد می خواهیم ببینیم آیا با اتیان مقدمه امتثال امر به وفاء به نذر شد یا نشد. اگر مقدمه واجب شرعی باشد، وفاء به نذر کرده است. گفت لله علیّ أن افعل واجبا شرعیا أیا ما کان، واگر مقدمه واجب شرعی نباشد واجب به نذر نکرده است.

اقول: به نظر ما این اثر، اثر بدی نیست، ولکن این اثرها را به قول محقق عراقی می شود در هر مسئله ای بَرا کان أو فاجرا مطرح کرد. استصحاب می کنیم که این مقدمه که انجام دادیم واجب شرعی نیست اثبات می شود که ما وفاء به نذر نکردیم.

البته در این بحث یک اشکال مهمی هست که این اشکال مدتهاست ذهن ما را مشغول کرده است. آن اشکال این است که (مثال را عوض می کنم و از جای دیگری مثال میزنم) اگر من تکلیف شرعی داشتم بأن اکرم عادلا. استصحاب می گوید زید قبلا عادل بود پس الان هم عادل است، اگر او را اکرام بکنی امر اکرم عادلا را امتثال کرده ای. اینکه بحثی ندارد.

سؤال وجواب: امتثال اعم است از امتثال تعبدی و امتثال وجدانی. این امتثال تعبدی شد. مثل اینکه امر داریم به نماز با وضوء استصحاب می کنیم وضوء را، آیا این مثبت است؟ خب عقل می گوید امتثال ولو امتثال تعبدی باشد من قبول دارم.

حالا اگر شما نذر کردید گفتید لله علیّ أن اکرم عادلا، شارع که نگفته است اکرم عادلا، شارع گفته فِ بنذرک، وجوب رفته است روی عنوان وفاء به نذر. استصحاب کنید که این آقای زید عادل است و او را اکرام کنید، می خواهد ثابت کند تحقق عنوان وفاء به نذر را. آن چیزی که واجب شرعی است عنوان وفاء به نذر است. شما می خواهید با استصحاب کون زید عادلا اثبات کنید عنوان وفاء به نذر را. خب ترتب عنوان وفاء به نذر بر این مستصحب ترتب شرعی نیست. ولذا گفته می شود این اصل مثبت است.

اگر این اشکال تثبیت بشود خب در مانحن فیه هم استصحاب عدم وجوب شرعی مقدمه بخواهد نفی کند عنوان وفاء به نذر را می شود اصل مثبت.

اقول: این اشکال، اشکال گسترده ای است و باید جوابی از آن بدهیم. چرا؟ برای اینکه تالی فاسدی دارد که نمی شود طبق مرتکز فقهی به آن ملتزم شد. تالی فاسدش این است که من مثلا استصحاب می کنم وضوء را. امر خدا که صلّ صلاة الصبح مع الوضوء با این استصحاب امتثال می شود امتثالا تعبدیا. ولی نذر کرده ام قرائت قرآن بکنم مع الوضوء، بگویند نماز صبح خواندی تقبل الله، ولی برو با استصحاب بقاء وضوء نماز صبح خواندی به درد خدا می خورد یعنی به درد نماز صبح می خورد اما به درد نذر نمی خورد. چون استصحاب بکنی بقاء وضوء را بگوئی قرائت قرآن مع الوضوء بود بخواهد اثبات کند وفاء به نذر را می شود اصل مثبت. آیا متشرعه می توانند به این تفکیکها ملتزم بشوند حتی در مرحله حکم ظاهری؟! حتی در مرحله حکم ظاهری این تفکیکها مستنکر نیست؟! نماز صبح می خوانم با استصحاب وضوء، لا تنقض الیقین بالشک ابدا، اما برای وفاء به نذر باید احراز کنم وضوء را، خب این به نظر می آید که قابل التزام فقهی نباشد.

ولذا ما دو راه داریم: یا بگوئیم وفاء به نذر عنوان مشیر است. یعنی یک عنوان مشیری گفته اند اما این عنوان مشیر منحل می شود به عنوان های زیاد. بستگی دارد شما چه نذری بکنید. اگر نذر کنید اکرام عادل را، فِ بنذرک می گوید أکرم عادلا. دیگر نمی گوید فِ بنذرک، او عنوان مشیر است، می گوید أکرم عادلا. اگر نذر کنید قرآن با وضوء را، فِ بنذرک می گوید إقرأ القرآن مع الوضوء. یعنی یک عنوان مشیر اما این عنوان مشیر مشارالیهش همان عنوانی است که تعلق به النذر. آنوقت دیگر مشکل اصل مثبت حل می شود. چون شارع همانطور که گفته صل الصبح مع الوضوء گفته إقرأ القرآن مع الوضوء.

سؤال وجواب: استصحاب وضوء برای نماز صبح که کردید اگر مرکب بود از نماز صبح با وضوء، اینجا هم مرکب است از قرآن با وضوء. دیگر عنوان وفاء به نذر که از موضوع بودن بیفتد وبشود مشیر، خطاب این است که صل الصبح مع الوضوء، إقرأ القرآن مع الوضوء.

یا باید این را بگوئید، یا باید مثل بعضی از بزرگان بگوئید اینجا واسطه خفی است. (مثل بعضی که ملا هستند ولی هر چه می شود می گویند خفاء واسطه است، سبک فکری شان این است). تعبیرشان این است که می گویند این واسطه هایی که عقلی برخورد می کنید وکشف می کنید عرف به اینها توجه نمی کند. به قول آقای زنجانی دام ظله همان عرف بی سواد و غافل مهم است نه عرف دقیق. همان عرفی که مخاطب است به لا تنقض الیقین بالشک او مهم است و می آید استصحاب می کند بقاء وضوء را، هم نماز صبحش را می خواند و هم قرآنی را که نذر کرده بود با وضوء بخواند می خواند، بعد هم صبحانه اش را می خورد و می رود سر کار. حالا شما نشستید بحث می کنید که اصل مثبت است. اصل مثبت که هیولا نیست. این لا تنقض الیقین بالشک است که مشکل دارد در شمول نسبت به اصل مثبت. خب لا تنقض الیقین بالشک را عرف بی اشکال می بیند نسبت به این واسطه هایی که عرفا خفی است.

بله اگر واسطه خفی نبود، مثلا استصحاب می کنیم زید زیر لحاف است، تیر که زدیم به سمت این لحاف بگوئیم پس زید کشته شد، از استصحاب دیگر عرف خیلی وحشت می کند. مباحثی را که عرف توجه به خفاء واسطه ندارد مشکلی نیست.

اقول: این مطلب دوم را ما در بحث استصحاب به این شکل قبول نکردیم. انصافا عرف ملتفت است که دو عنوان است.. عنوان وفاء به نذر و عنوان قرائت قرآن مع الوضوء دو عنوان است دیگر. چطور ما بگوئیم اینها یک عنوان است؟ عرف هم ملتفت است که دو عنوان است. چه فرق می کند با استصحاب عدم چسب در هنگام وضوء که می گوئید برای اثبات تحقق غسل بشره اصل مثبت است. خب این هم همینجور است.

پس رکن وثیق ما همان وجه اول است که اثبات عنوان مشیر بودن بود.

این اشکال مختص به بحث وفاء به نذر نیست. وفاء به شرط هم همین است. وقف هم همینطور است. مثلا آقایان بستان را وقف کرده اند برای علماء عدول، شما تا عالم نبودی خیلی متدین بودی و همه پشت سرتان نماز می خواندند، از وقتی عالم شدی دیگر مستصحب العداله هستی. امروز هم شنیدی فلان تاجر وقف بستانه علی العلماء العدول. استصحاب می گوید تو عادلی، عالم هم که شدی بالوجدان، پس شما موقوف علیه هستی. همین شبهه پیش می آید.

مالک گفت من فقط راضیم علماء عدول بیایند از خانه من استفاده کنند و شب بخوابند و نهار وشام بخورند. شما استصحاب می کنی که هنوز هم عادلی می خواهی اثبات کنی رضای فعلی مالک را. خب رضای فعلی مالک که حکم شرعی نیست. رضای فعلی مالک لازم عرفی و یا عقلی این است که شما عالم عادل باشی. اگر شما عالم عادل باشی مالک راضی به تصرف شما است. خب ترتب رضای فعلی بر اتصاف شما به عنوان عالم عادل این ترتب شرعی نیست و شبهه اصل مثبت را دارد.

ما یک جوابهایی هم در رابطه با این بحث رضای مالک و در رابطه با وقف مطرح کردیم که در جزوه آمده است.

یک مثال سومی هم عرض کنم: بعضی ها گفته اند اگر مقدمه واجب شرعی باشد، شما اگر ترک کنی یک واجبی را، می شود اصرار علی الصغائر. چرا؟ برای اینکه یک واجبی را ترک کردی واجب نفسی بود، این یک گناه. مقدمه آن واجب غیری بود، آن هم گناه دوم. شد اصرار علی الصغائر.

حالا اگر شک بکنید که مقدمه واجب، واجب است یا نه، استصحاب می کنید که مقدمه واجب، واجب نیست پس اصرار علی الصغائر محقق نشده است. بنابر نظر مشهور که اصرار علی الصغائر مخل به عدالت است شما هنوز عادلی. اما اگر مقدمه واجب، واجب شرعی بود، شما اصرار علی الصغائر کرده بودی و فاسق شده بودی.

اقول: این ثمره را هم ما قبول نکردیم، از این باب که گفتیم اصرار علی الصغائر ظاهرش اصرار بر صغائر نفسیه است. یعنی ترک واجب نفسی را مکررا مرتکب بشوی، نه ترک واجب غیری.

علاوه همزمان من ذی المقدمه را ترک می کنم مقدمه را هم ترک می کنم، اینکه نمی شود اصرار. مثل اینکه یک نفر همزمان به دو نامحرم نگاه کند. دو تا گناه کرده است اما این اصرار علی الصغائر نیست. اصرار باید تدریجا باشد. کسی که ذی المقدمه را ترک می کند و مقدمه اش را هم فی زمان واحد ترک می کند، برفرض ترک واجب غیری مصداق اصرار علی الصغائر بشود در جائی است که تدریجا رخ بدهد نه همزمان که هم واجب نفسی را ترک کنی و هم واجب غیری را.

از این حرفها بگذریم شما داری اصرار می کنی که اصرار علی الصغائر صادق است، یعنی اگر مقدمه واجب شرعی بود مصداق اصرار علی الصغائر می شود، ما این ثمره را می پذیریم. می گوئیم استصحاب می کنیم وجوب شرعی مقدمه نیست، ثابت می کنیم اصرار علی الصغائر هم نیست. همانطوری که اگر یکجایی استصحاب وجوب می کردید، استصحاب حرمت می کردید، مثلا استصحاب می کردید این دو تا زن هنوز زن شما نیستند، مثلا وکیل گرفتید که عقد بخواند دو تا زن را با هم، شک می کنید که عقد خوانده یا نه، استصحاب می گوید نخوانده است. اول به این خانم نگاه می کنی می شود نظر به نامحرم و گناه صغیره، بعد به خانم دوم نگاه می کنی او هم همینطور، می شود اصرار علی الصغائر. اصرار علی النظر الی هاتین المرأتین بالوجدان، حرام بودن نظر بالاستصحاب. مشکلی پیش نمی آید.

سؤال وجواب: اصل مثبت نمی شود. عرض کردم اصرار بر نظر الی هاتین المرأتین بالوجدان است حرمت نظر به این دو بالاستصحاب است.

پس اشکال ما در مانحن فیه اشکال کبروی است که ترک واجب غیری موجب اصرار علی الصغائر نمی شود. والحمد لله رب العالمین.